

گفت و گو با سروش دباغ درباره:

فوتبال و زندگی / بهانه‌های کوچک برای شادمانی های بزرگ

منبع: سایت ایران وایر، روز پنج‌شنبه، مورخ: ۹۳/۴/۵

سروش دباغ، پژوهشگر فلسفه، دکترای فلسفه اخلاق (باگرایش تحلیلی) از دانشگاه واریک Warwick انگلستان دارد. او از جمله کسانی است که فوتبال ایران و آرژانتین را بعد از چند سال در یک جمع ایرانی در خارج از ایران دیده است. بازی تیم ملی ایران او را به وجد آورده است. او معتقد است که هیچ ورزشی دردناک‌تر از فوتبال را ندارد و می‌گوید: «به عنوان کسی که کارم فلسفه است، مدت هاست که نظرم به این جلب شده که هیچ پدیده و ورزش دیگری در دنیای مدرن اهمیت فوتبال را پیدا نکرده است.» او با مقایسه استقبال از جام جهانی فوتبال، مسابقات المپیک و مسابقات بسکتبال NBA روی گفته‌اش صحنه می‌گذارد و می‌گوید در فوتبال ظاهراً این مولفه عدم قطعیت که ممکن است نتیجه را در چند ثانیه تغییر دهد، هیجان زیادی به وجود می‌آورد و این هیجان و تخلیه انرژی تماشاگران یکی از دلایل اقبال عمومی به این ورزش است. نقش فوتبال در امید بخشی اجتماعی، محور گفت و گوی ما با سروش دباغ است. او آرزو می‌کند روزی زنان ایرانی هم روی صندلی‌های استادیوم آزادی بنشینند و تیم محبوب‌شان را تشویق کنند.

چرا با این که تیم ایران مقابل آرژانتین بازی را واگذار کرد اما مردم ایران جشن گرفتند؟

یادم می‌آید وقتی که ایران با استرالیا بازی کرد و به جام جهانی صعود کرد، در راه جلسه‌ای بودم که با حضور آقای مجتهد شبستری در حسینیه ارشاد برگزار می‌شد. این قدر ترافیک شد و مردم ابراز شادمانی می‌کردند که من نه تنها به جلسه نرسیدم بلکه چهار، پنج ساعت در ترافیک ماندم تا بتوانم به منزل برسم. البته خیلی هم از شادی بی حد و حساب مردم خوشحال بودم و لذت می‌بردم. شادمانی آن دوره را می‌شد فهمید؛ ایران پس از سال‌ها به جام جهانی می‌رفت. آن‌هم در آن وضعیت و در بازی برگشت با استرالیا، خصوصاً وقتی که دو بر هیچ عقب بود و کسی گمان نمی‌برد که این اتفاق بیفتد و بتواند مسابقه را دو دو به پایان برساند و به جام جهانی راه پیدا کند. اما در باب قصه ایران و آرژانتین به عنوان یک بیننده و کسی که دغدغه‌های اجتماعی پررنگی دارد و نه کارشناس فوتبال معتقدم که بازی ایران به خصوص در نیمه دوم حرفه‌ای بود، حتی چندین موقعیت گل هم پیش آمد و این شادی مردم بیش از هر چیز ابراز سپاس‌گذاری است از زحمت بی شائبه‌ای که بازیکنان ما کشیدند. یادم می‌آید برخی مواقع که بازی‌های تیم ایران را تماشا می‌کردم گله گزارشگران تلویزیون ایران را درباب نداشتن آمادگی بدنی لازم بازیکنان می‌شنیدم که ظاهراً هم به حق بود. اما در این دوبازی اخیر واقعاً چیزی به چشم نمی‌آمد، مخصوصاً در برابر آرژانتین که تیمی بزرگ است، شهرت جهانی دارد و یکی از گران‌ترین و بهترین بازیکنان دنیا را که چند بار برنده جایزه توپ طلا شده، به نام مسی در اختیار دارد. مردم هم این را متوجه شدند. تصور می‌کنم این جشن نوعی قدردانی و حق‌گذاری و سپاس نسبت به بازی حرفه‌ای و خوبی است که بازیکنان انجام دادند. در این چند روز دیدم که عده‌ای نوشتند: ملت ایران بهانه می‌جوید برای شاد شدن و جشن گرفتن؛ اگر این‌طور هم باشد امر مبارکی است. بهانه‌های کوچک تراشیدن، برای شادی کردن محصول بلوغ روانی است. این که آدم‌ها ایده آلیست نباشند و واقع بین باشند نشانه بالندگی و رشد است. فارغ از این‌ها جشن گرفتن مبنایی هم می‌خواهد، با این که در این بازی ما در دقایق تلف شده، گل خوردیم و باختیم اما بازیکنان تیم ایران به نحوی حرفه‌ای بازی کردند؛ که شایسته سپاس‌گذاری بود. این شادی به نوعی ترجمان این امر بود که تیم ملی ما مقهور نام آرژانتین نشد و توانست حرفه‌ای و فنی بازی کند.

شما بازی مسئولانه و حرفه‌ای بازیکنان فوتبال را دلیل شادمانی و رضایت مردم می‌دانید. فکر می‌کنید اگر در سطوح دیگر اجتماع

هم متولیان امور متعهد و مسئولیت‌پذیر باشند این همدلی و احساس رضایت از سوی مردم دیده می‌شود؟

نمی‌دانم میزان شادمانی مردم در سطح کشور برای این بازی چقدر بوده، اما هرچه بوده، این یک رفتار بالغانه است. یعنی مردم بدون توجه به باخت تیم، برای بازی مسئولانه و دلپذیر بازیکنان تیم ملی شان شادی کردند. نمونه این اتفاق در جام ۲۰۰۶ هم افتاد. در مرحله نیمه نهایی، آلمان که میزبان بازی‌ها بود، مقابل ایتالیا قرار گرفت و بازی را با نتیجه دو بر صفر واگذار کرد. آلمان دو گل را در دقایق ۱۱۸ و ۱۲۰ خورد و از رقابت‌ها حذف شد اما بعد از سوت پایان بازی، بیشتر طرفداران آلمان در استادیوم ایستادند و تیم آلمان و مربی‌اش را تشویق کردند. این رفتار از جنس رفتار مردم ما پس از بازی با آرژانتین بود؛ رفتاری بالغانه برای سپاس از عملکرد مسئولانه. در مورد تعمیم این رفتار در عرصه‌های مختلف می‌توان حدس زد که اگر چنین رفتاری از سوی متولیان سر

بزند در راستای اعتمادسازی در میان مدت بسیار موثر است. مردم رفتار متعهدانه را می‌فهمند، به رغم این که کسی نتواند پاره‌ای از کارها را در سطح کلان سیاست‌گذاری و مدیریت کشور، انجام بدهد. اگر او صادق باشد و تمام جد و جهد خود را به کار بگیرد شایسته سپاس‌گذاری است. بخشی از محبوبیت آقای خاتمی هم در روزگار کنونی به رغم این که نتوانست در هشت سال ریاست جمهوری برخی از شعارها و وعده‌های انتخاباتی را که داده بود، محقق کند و به رغم انتقادهایی که به ایشان وارد بوده و هست، به خاطر صداقت و جدیتی که می‌ورزید، از سوی مردم هم درک و فهمیده شد. بخشی از این اعتمادسازی که با رفتار متعهدانه مسئولان ایجاد می‌شود، فی‌المثل در نوع قدردانی مردم از آقای خاتمی و موقعیت ایشان در جامعه کنونی ایران دیده می‌شود.

درباره اعتماد و اعتماد سازی صحبت کردید. قبل از جام جهانی کی روش بارها از موفقیت در جام جهانی و نتیجه گرفتن صحبت کرده بود اما واقعا حرف‌هایش جدی گرفته نمی‌شد و مدام مورد انتقاد قرار می‌گرفت اما الان مردم به او اعتماد پیدا کرده‌اند و کمپین حمایت از ماندن کی روش ایجاد شده. چرا ما این قدر بی اعتماد شده‌ایم؟

احتمالا به دلیل این است که مردم از مسئولان یا بهتر است بگویم دست کم از برخی مسئولان، سخنان و وعده‌های وفا نشده‌ی متعددی، دیده‌اند. البته باید بگویم تحلیل این پدیده پیچیده است، به دلیل این که رفتارهای متفاوت و متعارض هم از ما ایرانی‌ها کم سر نمی‌زند. برای مثال علی دایی در برهه‌ای فوتبالیست بسیار محبوبی بود اما در اواخر دوران بازی‌اش و در دوره مربی‌گری‌اش زمانی که نتیجه نمی‌گرفت، شیشه‌های مغازه‌اش را شکستند. بنابراین جدای از وعده‌های محقق نشده، این رفتارهای متعارض و عدم صبوری‌ها هم بعضا در رفتار مردم ما دیده می‌شود. مجموعه عواملی نظیر عدم اعتماد به نفس و عدم مهارت برای کنترل خشم و عصبانیت (که در زمره مهارت‌های زندگی به حساب می‌آید) دست به دست هم می‌دهند و در کنار وعده‌های وفا نشده، بی‌اعتمادی را به وجود می‌آورند.

الان عده‌ای از ایرانیان در صفحات فیس‌بوک مسی و داور بازی ناسزا نوشته‌اند، آیا این موضوع در جاهای دیگر دنیا هم مرسوم است یا مختص ما ایرانی هاست؟

زمانی که قرعه کشی انجام شده بود و ما با آرژانتین هم گروه شدیم. برخی از شهروندان در صفحه فیس‌بوک مسی تعابیر ناروایی نوشته بودند، و حتی به خانم مجری برنامه هم ناسزا گفتند. عده‌ای هم بر آشفته شدند و از این رفتار برخی از شهروندان به تندی انتقاد کردند. به نظر من، چنانکه در یادداشتی هم همان ایام نوشتم این نوع رفتار برخی از شهروندان، خرده فرهنگی است و اختصاصی به ایران ندارد. در کانادا که من زندگی می‌کنم، عده‌ای می‌روند ورزش‌هاکی تماشا می‌کنند، فقط برای این که دعواهای آن ورزش را دوست دارند و زمانی که بازیکنان با هم گلاویز می‌شوند هم تماشاگران و هم داور مسابقه و هم بازیکنان دو تیم به تماشا می‌ایستند. مگر این که دیگر خیلی قصه جدی شود؛ معمولا وقتی همدیگر را خوب زدند، یکی از آن‌ها و یا هر دو برای مدتی اخراج می‌شوند. اوایلی که به تورنتو آمده بودم، برخی مواقع که منزل دوستان مسابقات هاکی را می‌دیدم این حجم از خشونت برایم عجیب بود و به عنوان اعتراض می‌گفتم: چرا دیگر بازیکنان و یا داور مداخله نمی‌کنند. به من گفتند و خودم هم دریافتم که بخشی از لطف این بازی به این است؛ که عده‌ای به عنوان تماشاگر جمع می‌شوند تا این خشونت را ببینند. پس این امر تنها به ایران اختصاص ندارد و در همه دنیا عده‌ای حاملان این خرده‌فرهنگها هستند. عده‌ای که در ایران شیشه مغازه علی دایی را می‌شکنند کم و بیش شبیه کسانی هستند که پول می‌دهند تا در مسابقات هاکی کتک خوردن و کتک زدن را ببینند؛ هرچند شیشه شکستن رفتاری نابالغانه و انصافا زشت و قبیح است. هرچه فکر می‌کنم متوجه نمی‌شوم که چرا عده‌ای بعد از بازی به مسی فحش داده‌اند. برای این که مسی جز این که از یک فرصت پدید آمده، استفاده کرد و یک گل زیبا به ایران زد، کار دیگری نکرد. مگر قرار بود مسی ملاحظه مردم ایران را بکند. همانطور که قوچانی‌نژاد هم تمام تلاش خود را کرد تا گل بزند و اگر موفق می‌شد مردم آرژانتین تاراحت می‌شدند و این امر از اقتضائات بازی فوتبال است. این نوع مواجهه با مسی، متأسفانه بوی اظهار عجز، ناتوانی، عصبیت و عدم اعتماد به نفس می‌دهد؛ بی‌شک آدم‌های پخته دست به چنین کاری نمی‌زنند. اگر مسی ملت ما را تحقیر کرده بود یا کار ناشایستی انجام داده بود، می‌شد علت این رفتار تخفیف‌آمیز برخی از هموطنان را متوجه شد، اما در حال حاضر تنها می‌توان گفت این واکنش دل‌آزار و زشت، رفتاری بچگانه و نابالغانه از سوی برخی از تماشاچیان بوده است. درباره داور هم که ظاهرا پنالتی‌ای که باید می‌گرفته، نگرفته باید به اعتراض و انتقاد بسنده کرد و فحش و ناسزا گفتن علنی ابدا وجهی ندارد و گره‌ای از کار ما نمی‌گشاید. انصافا از لحاظ فرهنگی این واکنش‌های احساسی و از سر غیظ و عصبانیت زبینه ملت و فرهنگ ما نیست.

فوتبال ایران و آرژانتین بین مردم و بازیکنان همدلی و همبستگی زیبایی ایجاد کرد. آیا در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی هم می‌توان منتظر اتفاقاتی بود که بین مردم و مسئولان همبستگی و همدلی به وجود آید؟

به نظرم اگر پایه و مبنایی در میان باشد این همبستگی حتما به وجود می‌آید. یک نمونه‌اش انتخابات سال گذشته ریاست جمهوری و شادی خیابانی مردم پس از پیروزی حسن روحانی در انتخابات بود. این شادی و همبستگی، پاسخی بود به ناروایی‌ها، ناکامی‌ها، تلخی‌ها و یاسی که بر بخش زیادی از مردم در آن دوره‌ی هشت‌ساله مستولی شده بود. نمونه دیگر دوم خرداد سال ۷۶ و پیروزی آقای خاتمی در آن انتخابات ریاست جمهوری بود. یا نمونه‌ای دیگر، همدلی بسیار مردم در زلزله حدوداً دو سال پیش آذربایجان بود و کمک‌های فراوانی که به سوی هموطنان زلزله‌زده روانه شد. عنایت دارم که برخی از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بومی معتقدند که روحیه کار جمعی در میان ما ایرانیان قوی نیست؛ درعین حال اگر مردم اعتماد کنند، دریابند و حس کنند که در کاری که مشارکت می‌کنند منتج به نتیجه می‌شود، به رغم همه موانع، همدلی و همبستگی چشمگیری در میان آن‌ها سر برمی‌آورد.